



متن درس خارج نهایی استاد یزدان پناه - سه‌شنبه ۱۴۰۱/۰۸/۱۰



ما در فصل نخست از مرحله رابعه در نهاییه که در باب واجب و ممکن و ممتنع بود، سه مقام را که تمام کرد جناب علامه طباطبایی به مقام چهارم رسید که فروع بحث بود «یتفرع علی ما تقدم». فرع اول را که می‌خواستیم بخوانیم، بحث امکان ذاتی ماهوی و امکان فقری مطرح شد فی الجمله، که توضیح دادیم فرع اول را، باعث شد که ما بیاییم و دوباره نگاهی بکنیم اینها را باید چکار کرد. ابتدائاً توضیح دادیم طرح مطلوب و پیشنهادی چیست تا اینجا می‌رسد، بعد توضیح دادیم اساساً اولاً بحث را باید ببریم سر واجب بالذات، ممکن بالذات و ممتنع بالذات. یعنی صحبت بالغیر و صحبت بالقیاس الی الغیر نیست. اصل بحث، ساختار بحث، فضای بحث باید مشخص باشد که صحبت این است فی حد ذاته می‌پذیرد وجود را و وجوب را یا نه؛ بحث، اینجا است.

در امکان فقری، حقیقت امکان هست (نظر صدرا)

بعد عرض کردیم که خب شما چطور امکان فقری را امکان می‌دانید؟ چطور وجود امکانی از امکان فقری برخوردار است؟ چطوری می‌گویید امکان؟ باعث شد سه تا طرح دادیم، طرح سوم را داشتیم توضیح می‌دادیم. برخی‌اش را توضیح دادیم و گفتیم، مانده که برخی از تطبیقات را انجام بدهیم و برخی از نکته‌ها را اضافه‌تر بگوییم. ولی خلاصه آنچه که گفتیم را یک اشاره‌ای بکنم، بروم در بحث اصلی.

طرح سوم: تمام هویت وجود امکانی تعلق به غیر است، پس فی حد نفسه پذیرای وجود است و ممکن

بینید ما در وجود امکانی می‌گوییم هویتش هویت فقری است. تمام ذاتش، تأکید می‌کنم تمام ذاتش تعلق به غیر، ربط به غیر و موجود بالغیر است. یعنی این تعبیری که می‌کنیم تمام ذات، همین است که گهگاهی قبلاً در بحث وجود رابط می‌گفتیم فی نفسه‌اش عین وجود فی غیره است، نه فی نفسه‌ای دارد جدای از فی غیره. همان فی غیره بودن، فی نفسه‌اش است و تمام ذاتش در فی غیره بودنش است، آن توضیحی که قبلاً می‌دادیم. تمام هویت وجودی‌اش را همان فی غیره بودن می‌سازد، یعنی ربط به غیر. خب تا چنین چیزی را می‌گویید حالاً سوال: چنین ذاتی موجود بالغیر، یعنی حکم موجودیت را حتی بالغیر دارد. چرا؟ چون ذاتی‌اش ارتباط با غیر است، موجودیتش هم به همان بالغیر است، یعنی به تعبیری غیر درش خوابیده، ذاتی‌اش ارتباط با غیر است. تا این را می‌گویید، این طوری باید بگوییم تا با غیر در نظر می‌گیریم موجود است، غیر نباشد موجود نیست. یعنی اگر خواستید بگویید فی حد ذاته، به این معنا که غیر نباشد؛ که محل بحث ما در بحث بالذات و بالغیر در این بحث امکان و وجوب، این بود. تا بگویید غیر نباشد، اصلاً نیست، باطل الذات است. خب باطل الذات است ولی الان می‌گویید موجود بالغیر است؛ تا این را می‌گویید، طرح‌های اول می‌گفت همین که گفتید موجود بالغیر است، واجب بالغیر است، پس ممکن است. من الان این کار را نمی‌خواهم بکنم، می‌خواهم روی خود امکان تمرکز کنم. طرح سوم فایده‌اش این است که هویت امکان را برای ما مشخص می‌کند. دقت می‌کنید. طرح اول و دوم می‌رساند ما را به امکان، یعنی امکان بالذات وجودی؛ ولی معنایش این نیست که دقیقاً داریم امکان را خوب معنا می‌کنیم. اما اینجا دقیقاً امکان معنا می‌شود. یعنی چی؟ یعنی فی حد ذاته، بدون در نظر گرفتن غیر، اصلاً

نیست، اصلاً ذاتی ندارد در واقع. ارتباط با غیر را برداری، هیچی نیست باطل الذات است. ولی تا غیر بیاید، می تواند باشد. به تعبیر دیگر اینکه بخواهید بگویید وجوب بالذات دارد، نه. چرا؟ چون می گوید با غیر دارم در نظر می گیرم. همین که غیر را به میان آوردید، اینکه می گوید موجود است بالغیر، بدون غیر موجود نیست؛ همین تعبیر. و ممتنع، آن است که نمی تواند باشد، چه خودش چه بالغیر. ولی این می تواند بالغیر باشد. ولی آیا می تواند بالذات باشد، بدون غیر؟ نه. این همانی است که باعث می شود بگوییم می تواند بالغیر باشد. این می تواند می شود چی؟ امکان وجودی. می تواند، قابلیت دارد، پذیرا است. صدرا می گوید اگر نگاه کنید، در نهادش این خوابیده. و چنین چیزی را تا گفتید، عملاً به این معنا رسیدید: ممکن الوجود بالذات است یا به تعبیری نهاد وجود امکانی — یعنی همان عین ربط است — به دلیل بالغیر بودنش، به دلیل موجود بودن بالغیرش. پس به حسب ذات، اگر غیر را برداری - گفتم دو معنا دارد ذات - اصلاً نیست. نه یعنی هست خودش اما دو جور می شود.

تا اینجا درست شد، حالا با این پس آن می تواند را درست کردیم، ادبیات می تواند، امکان. و به تعبیر دیگر امکان وجودی، منطقی همان تعلق بالغیر است. مناط امکان وجودی، تعلق بالغیر است. خب مناط وجوب ذاتی چیست؟ مناطش غنی است. چرا؟ می گوید بدون در نظر گرفتن غیر، خود ذات واجب اقتضاء کند موجودیت را، خودش. اما این می گوید خودش اقتضاء ندارد اما بالغیر اقتضاء دارد. و بالغیر هم تمام ذات است. به تعبیری تمام ذاتش می گوید من با غیر موجود می شوم و ضرورت پیدا می کنم. ببینید این ادبیات. جناب صدرا می گوید ببینید پس این یعنی چی؟ امکان دارد، می تواند باشد. اما در مورد واجب باید بگویید حتماً هست.

سوال: [؟]

استاد: نه، جواز است.

سوال: [؟]

استاد: قطعاً هست هم بالغیر. تا گفتید بالغیر، یعنی به تعبیری می تواند بالغیر باشد.

سوال: [؟]

استاد: بله، اتفاقاً بعداً توضیح می دهیم امکان اینجا، با ضرورت بالغیرش دقیقاً یکی است. حالا توضیح می دهم بعداً، می رسم بیان صدرا را هم می آورم، الان بگذارید اولش را درست کنم.

مهم برای من این است این می تواند در نهادش خوابیده یا نه؟ اگر در نهادش خوابیده نیست، ما بی دلیل داریم می گوییم این ممکن الوجود است، باید بگوییم همان عین ربط است، وجود ربطی داریم، اصلاً امکان در وجود نداریم. صدرا می خواهد بگوید عملاً واقعاً با یک امکان در نهاد وجود روبرو هستیم. همچنان که در نهاد وجود، شما با ضرورت روبرو هستید. چون وجود واجب، فی حد ذاته، بدون در نظر گرفتن غیر، حکم موجودیت را خود می پذیرد، حکم ضرورت را خود می پذیرد. هر چه که موجود است، ضروری است. هر چه که موجود است ضروری است؛ تا این را می گوید، یعنی حکم موجودیت را به خود پذیرفت و حکم ضرورت را به خود پذیرفت، واجب بالذات می شود. ولی در مورد ممکن می گوید چی؟ حکم موجودیت را بالغیر می پذیرد. این همان چیزی است که جناب علامه طباطبایی در صفحه ۵۸ گفتند و صدرا هم مکرر گفته که حتی حکم موجودیت را به خود

ندارد، به غیر دارد. چون ذاتی اش ارتباط با غیر است. حکم موجودیت را تا گفتید بالغیر دارد، یعنی موجودیت در نهاد ذاتش نیست اما می تواند موجود شود. تا این را گفتید، این می شود چی؟ امکان وجودی.

سوال: [؟]

استاد: نه. غیر هر ویژگی ای دارد، او دارد، نه. چون غیر می تواند مستقل باشد، او مثلا رابط رابط. لازم نیست این. ولی باید بگویید نفس این ارتباط با غیر، خود او است. نفس ربط به غیر، خود او است. نه غیر، او است.

سوال: [؟]

استاد: امکان ماهوی، این طوری است: فی حد ذاته، خودش بیرون ایستاده، هیچ کدام درش نیست.

سوال: [؟]

استاد: یک دقیقه اجازه بدهید. بعدا فرق امکان ماهوی و امکان ذاتی، تمام فرق ها را می گویم. دیروز هم اشاره کردم. در ذاتش نیست ولی می تواند از بیرون بپذیرد. اینجا می خواهیم بگوییم تمام همان جایی که هستش، هستی و ضرورتش، همان جا امکان است. این را می خواهیم درست کنیم. بعدا توضیح می دهم اینها را. فقط اول این می تواند را دریابیم. من این می تواند را از جای دیگر نگرفتم، از دل همین وجود گرفتم. حرفم همین بود.

سوال: [؟]

استاد: اصلا فرض کنید مثل ماهیت است، خوب است. ولی می تواند را از وجود پیدا کرد، کافی است. تا بعدا بگوییم فرق چیست. من دنبال چی هستم؟ در وجود می توانید بحث امکان را بکنید یا نه. اول این را درست کن، بعد بگو چه فرقی دارد با امکان ماهوی. آن یک بحث دیگر است. الان من را نبرید آنجا. بحث بعدی من است. می ترسم از بحث اصلی بیافتم. اول باید چکار کنم؟ بگوییم می تواند در دل وجودش خوابیده. اول این را باید درست کنم. بعدش باید بگوییم چی؟ خوب حالا چه فرقی با او دارد. این را بعدا بحثش را می کنیم ان شاء الله.

سوال: [؟]

استاد: با غیرش هست اما اگر غیر نباشد چی؟ نیست. بدون غیر نیست. یعنی به حسب ذات تا می گوید، این است. اصلا به حسب ذات را من اینجا توضیح دادم، چند بار تکرار کردم، می خواهید دوباره تکرار می کنم. الان بحث ما در واجب بالذات و امکان بالذات در چیست؟ تعبیر صدرا چی بود، توضیحی که داده بود؟ گفت نهاد بحث، این است: آیا بدون اینکه هیچ غیری باشد، خودش به حسب خود، حکم موجودیت را می پذیرد، پس به حسب خودش حکم ضرورت را می پذیرد. این می شود واجب بالذات. یک. یکی می گوئیم خودش به حسب خودش حکم نمی پذیرد. تمام حقیقت او ارتباط با غیر است، پس باید بگوییم تمام ذاتش این است که حکم موجودیت هم حتی بالغیر می پذیرد. دقت کنید. حتی موجود که می گوئید مثلا وجود الانسان به عنوان یک وجود امکانی موجود، باید بگویید وجود الانسان موجود بالله. این طوری باید بگویید. یعنی با حیثیت تعلیلی باید درش بیاید تا بشود. چرا؟ چون تا صدور و عین ربط را درش در نظر نگیری، او اصلا تحقق ندارد. این را که گفتید، علامه این را خیلی خوب در صفحه ۵۸، ما می رسم ان شاء الله می خوانیم، در صفحه ۵۸ توضیح داده. حتی طرد عدم هم برای وجود امکانی ثابت نیست مگر

بالله، مگر به علت. خب در جای خودش می‌خوانیم توضیح می‌دهیم، الان هم گفتیم، نه اینکه نگفتم. تا این را می‌گویید، یعنی در نهاد خود این وجود غیریت خوابیده، به غیر تکیه دادن خوابیده. و چون در نهادش این خوابیده، یعنی به حسب ذات نمی‌توانید. ذات، در این بحث چی بود؟ یعنی غیر را در نظر نگیرید، خودش حکم موجودیت را بپذیرد. تا این را گفتید، یعنی الان پذیرفته، الان ثابت است اما ثابت است بالغیر، موجود است بالغیر. دقت می‌کنید. یعنی به تعبیر دیگر حتی حکم موجودیت را بالغیر دارد. اگر توانستید بگویید موجودیت بالغیر است، حتی حکم موجودیت؛ یعنی چی؟ یعنی او به حسب ذات می‌تواند باشد، نه یعنی خود حتما هست. غیر از واجب است. در مورد ممتنع چی می‌گوییم؟ می‌گوییم ممتنع، نه به حسب ذات، موجود است، نه می‌تواند و امکان دارد که باشد. این را می‌خواهیم بگوییم. یعنی آنجا هیچی راه ندارد. در ممکن رسیدید، در نهاد ذاتش همین بالغیر بودن، خود، مبرر امکان می‌شود. لذا جناب صدرا می‌گوید مبرر امکان فقری، همان تعلق و فقر به غیر است. یعنی چی؟ یعنی از اول، خودش شکسته نسبت به غیر و به غیر موجود است، خودش نه.

سوال: [؟]

استاد: بله. این همان بحثی است که ما تعبیر می‌کنیم وجود موجود است به نفس ذاته، یعنی حیثیت تقییدیه نمی‌خواهد. این را شما می‌گویید. اما موجود است بالغیر و به حیثیت تعلیلیه، این همانی است که ما اینجا می‌گوییم.

سوال: [؟]

استاد: عرض کردم تا گفتید این نیست، اصلاً ذاتش رفته که لذا گفت باطل الذات می‌شود. دیروز توضیح دادم.

سوال: [؟]

استاد: بله، الان ما در بحث تشکیک خاصی هستیم، مصداق بالذات وجود و موجود است. وجود فقری، مصداق بالذات وجود و موجود است. بالذات می‌دانید یعنی چی؟ یعنی اولاً و بالذات، حکم موجودیت را پذیرفته اما همین الان هم که پذیرفته، به خود پذیرفته یا به غیر؟

سوال: [؟]

استاد: ماهیت چطوری است؟ ماهیت انسان موجود بالوجود. این بالوجود یعنی چی؟ به وجود انسان، یعنی حیثیت تقییدیه. وجود انسان موجود بنفس ذاته اما با حیثیت تعلیلیه و بالغیر. واجب تعالی موجود بالذات. بالذات، به چه معنا؟ بالذاتی که هیچ حتی حیثیت تعلیلیه ندارد. لذا می‌گوییم حیثیت اطلاقیه. تا اینجا درست است؟ حالا این بالذاتی که گفتیم، یک معنای بالذات بود که در اینها تعبیر کردیم اول، که گفتیم معنای بالذات چند تا است اما بالذاتی که اینجا در بحث داریم، چند بار هم تأکید کردم: بحث ما چیست در بالذات اینجا؟ این است که آیا بدون اینکه دیگری باشد، بدون اینکه غیری باشد، بدون اینکه غیری در نظر بگیریم، حکم موجودیت را خود دارد، این می‌شود بالذات که واجب بالذات می‌شود. ولی اگر بگویید بدون در نظر گرفتن غیر؛ ما گفتیم اینجا - صدرا هم گفته، تأکید هم کردیم - بدون در نظر گرفتن غیر، اصلاً می‌شود هیچ، اصلاً وجود ندارد. لذا اصلاً نفس وجودش با قید حیثیت تعلیلیه موجود شده و تمام حقیقتش هم هست. این توضیح را هم دادیم. لذا گفتیم ذاتی او است. بعد جناب صدرا می‌گوید اگر خوب بخواهیم بگوییم، می‌شود ضرورت ذاتیه، نمی‌شود ضرورت ازلیه؛ که حالا این بحث بعدی است، می‌رسم. ضرورت ذاتیه می‌شود، ضرورت ازلیه نمی‌شود. آنکه در بحث واجب بالذات می‌خواهیم، ضرورت ازلیه است. ان شاء الله می‌رسم

توضیح می‌دهم. تا اینجا درست شد؟ تا این را گفتید، یعنی در نهاد این وجود، همان موقع که می‌گوییم تمام ذاتش را ارتباط با غیر تشکیل می‌دهد، یعنی اصلاً غیر را ازش حذف کنی، نمی‌تواند باشد. کی می‌تواند باشد؟ با این غیر. همین را که گفتید یعنی چی؟ یعنی باید بگوییم می‌تواند باشد اما بالغیر، یعنی با قید غیر. با قید غیر، هست. بالغیر هست. و الا نیست.

سوال: [؟]

استاد: اگر ارتباط با غیر نباشد، نیست، اصلاً نیست، باطل الذات است. ما در این بحث‌ها می‌گوییم از بس شما در بحث‌های امکان ماهوی یک ذات گرفتید آنجا نشسته، یک وجود آنجا است، یک عدم اینجا است، گره می‌خورد یا به این یا به آن! شما این کار را کردید، این حرف‌ها را می‌زنید. و الا ما بحث مان اصلاً سر این نیست که ما بحث مان سر این است که یک وجود فقری داریم، یک وجود استقلالی داریم. به وجود فقری نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در نهادش می‌تواند باشد، چون بالغیر است. اما آن چی؟ به حسب ذات خود دارد. همین کافی است. تفسیر صدرا را هم گفتم. این کار چکار می‌کند؟ امکان فقری، در حقیقت در نهاد نفس وجود خوابیده. حالا چنین امکانی دقیقاً همان وجوب بالغیر است. ولی در بحث ماهیت چطوری است؟ وجوب بالغیر، غیر از امکانی است که در او است. همان موقعی هم که وجوب پیدا کرد بالواجب، همین الان هم ممکن است به نحو چی؟ درش نه وجود است نه عدم. در بحث‌های ماهیت، این است. ان شاء الله من توضیح می‌دهم، متن صدرا را می‌آورم برایتان می‌خوانم. فقط اول این را درستش کنیم. تا اینجا درست شد؟ پس در واقع مناط امکان چیست؟ تعلق به غیر. مناط امکان چیست؟ چون در نهاد ذاتش تعلق به غیر خوابیده، پس از خودش ندارد. ببینید معنایش این است. هست اما از خودش ندارد. این می‌شود چی؟ ممکن.

سوال: [؟]

استاد: مشترک معنوی یعنی امکان، جواز بود دیگر. جواز را توضیح دادم دیگر، انواع جواز داریم، اصلاً احتیاج نداریم جواز را حتماً جواز ماهوی بگیریم. بحث جواز مشخص است.

سوال: [؟]

استاد: اصلاً تساوی نسبت هم الان نه. الان هیچ حرفی الان نمی‌زنم تا بعداً من می‌رسم به جزئیات، بعداً می‌گوییم اینجا بحث تساوی نسبت به آن معنا ندارد اما یک چیز دیگر داریم. حالا می‌گوییم دیگر، بگذارید بروم جلو. الان که زبانم بسته است، بگذارید اولش را درست کنم. می‌توانم بحث کنم و ادامه بدهیم ولی من احساس می‌کنم آن اصل حرفی که من می‌خواهم بزنم، نمی‌شود. چون نوعاً دوستان جای دیگر می‌برند. بحث‌های دیگر را الان نکنید. اول اصل این را درستش کنید، بعد بگوییم خب این چیست.

سوال: [؟]

استاد: الان اجازه بدهید تقاضا می‌کنم بگذارید من ادامه بدهم. من می‌خواهم تأکید کنم، متن را بخوانم، لااقل یک بحث را پیش ببرم. این طور که باشد، من باز شنبه باید بیایم همین کار را بکنم، از اول دوباره توضیح بدهم دوباره متن بخوانم. چاره ندارم، چون فاصله می‌شود. بگذارید تقاضا می‌کنم این را تمامش کنم. تا اینجا که گفتیم دیگر، درست شد؟

مناط امکان، همان تعلق به غیر، فقر به غیر است. تا می‌گوییم فقر به غیر، یعنی در ذاتش غیریت خوابیده، نه به حسب ذات دارد. این کاری است که صدرا کرده. لذا امکان دارد، یک. خب مناط وجوب چیست؟ می‌گوید غنی. چرا؟ غنای از غیر دارد، استقلال

از غیر دارد، فی حد ذاته دارد. آن توضیحی که هست. البته می‌توانم این را جلو ببرم، باز این ادامه دارد. همین را تا گفتید، یعنی مناط وجوب می‌شود استقلال. مناط وجوب، شدت الوجود است از یک جهت؛ با جهت همان استقلالی که درش غنی دریاید، که غیر نخواهد. و مناط امکان چیست؟ ضعف الوجود است. همین وجود تعلقی نیازمند به غیر، همین. مناطش این است. این را که صدرا گفته، حالا با هم بخوانیم. من می‌ترسم این بماند.

اسفار جلد یک، صفحه ۸۵، این تقسیم اقرب را که گفته، گفتم از بوعلی است. «فالتقسيم الأقرب إلى التحقيق ما يوجد في كتبهم أن كل موجود إذا لاحظ العقل من حيث هو موجود و جرد النظر إليه عما عداه» یعنی بگوییم این باشد، ماعداه نباشد، غیر نباشد. «فلا يخلو إما أن يكون بحيث ينتزع من نفس ذاته بذاته الموجودية بالمعنى العام»، «معنى العام» یعنی وجود عام که می‌گویند موجود. «الشامل للموجودات و يحكم بها عليه» یعنی حکم موجود از ذات خودش بلند می‌شود؛ از ذات خودش موجودیت بلند شد، از ذات خودش ضرورت بلند شد. چرا؟ موجود هر وقت هست ضروری است، پس از ذات خودش است. «أم لا يكون كذلك بل يفتقر في هذا الانتزاع إلى ملاحظة أمر وراء نفس الذات و الحقيقة» تا اینجا را بوعلی همین طوری گفته، بقیه را صدرا دارد اضافه می‌کند. «كانتسابه إلى شيء ما أو انضمام شيء ما إليه أو غير ذلك» یعنی بالاخره یک غیری می‌خواهد، حالا غیر هرچه باشد. «فالأول هو مفهوم الواجب لذاته» بعد می‌آید پایین تر «و الثاني» ثانی یعنی چی؟ «لا يكون في حد ذاته»، بدون در نظر گرفتن غیر، موجود باشد. «لا يكون ممتنعاً لذاته» چنین ثانی ای ممتنع بالذات نیست. چرا؟ چون گفتی الوجود. «و الثاني لا يكون ممتنعاً لذاته بعد ما جعلنا المقسم الموجود» وقتی گفتیم مقسم، موجود است، نمی‌تواند ممتنع باشد. «فلنسمه ممكناً» حالا پس این می‌شود ممکن. ببینید صدرا این کاری که کرده، این آن طرحی بود که ما گفتیم واجب نیست، ممتنع نیست، ممکن است. این طرح نشان می‌دهد کار را کجا بسته؟ حتی در وجود، ذاتی است. واجب بالذات نیست، ممتنع بالذات نیست، پس ممکن بالذات است. این پس، یکی از طرح‌های ما نبود؟! این از اینجا به دست می‌آید. «سواء كان ماهية أو إنية» چه ماهیت باشد چه وجود. حالا که می‌گویید ممکن است، ممکن، ماهیت منظورتان است که بشود امکان ماهوی یا انیت منظور است، وجود منظور است که بشود امکان وجودی؟ می‌گوید فرقی ندارد. «إلا أن موجودية الماهيات» در ماهیات اگر می‌گویید موجودند، موجود ثانیاً و بالعرض هستند با اتحادی که با وجود پیدا می‌کند، با انسباقی که به وجود پیدا می‌کنند. و الا به حسب ذات موجود نیستند. دارد آن را توضیح می‌دهد. «إلا أن موجودية الماهيات» در ماهیت، امکان ماهوی می‌گویید، وقتی می‌گویید ممکن الوجود است، می‌تواند وجود پیدا کند، باید بگویید می‌تواند وجود پیدا کند به وجودش، نه به خودش. باید این طوری توضیح بدهید. «إلا أن موجودية الماهيات بانضمام الوجود إليها و انصباعها به» و انصباع این ماهیت به آن وجود. حالا این در ماهیات؛ اما در وجودات امکانی که شما می‌خواهید بگویید امکان دارد چی؟ «و موجودية الوجودات بصورها عن الجاعل التام» یعنی موجودیتش چیست؟ کی موجود؟ بالغیر. یعنی تا این نباشد، نمی‌شود. خب این بالغیر شاید برود بیرون، می‌گوید نه، من تحلیلی دارم از بحث وجود فقری که تمام حقیقت این وجود امکانی چیست؟ سراسر فقر است. حالا این را می‌گویید، بعد توضیح می‌دهد مطالبی را که دیگر نمی‌خواهیم تا می‌رسد به اینجا «فمصادق حمل مفهوم الموجود العام و مبدأ انتزاع هذا المعنى الكلي في الواجب لذاته هو نفس ذاته بذاته» مصادق حمل مفهوم موجود عام و مبدأ انتزاع هذا الكلي در واجب لذاته چیست؟ «هو نفس ذاته بذاته» یعنی ذات واجب، خود، کافی است. «بلا ملاحظة جهة أخرى و اعتبار أمر آخر غير ذاته من الحيثيات الانضمامية أو الانتزاعية» چه بگویید انضمامی است مثل ماهیت بگویید، یا انتزاعی، هیچ فرقی با هم ندارند، «التعليلية أو التقيدية»، هیچ کدام نیست. حالا «و في الممكن» چی؟ مصادق حمل مفهوم موجود عام وجود، در ممکن چیست؟ «بواسطة حيثية أخرى انضمامية اتحادية» در امکان ماهوی. چرا؟ باید منضم بشود وجود. چون وجودش هست، پس او هست؛ یعنی ثانیاً و بالعرض.

اتحادی یعنی اتحاد وجود با ماهیت. «إذا أريد به الماهية». خب پس چیشد؟ در ممکن اگر مصداق حمل می‌خواهید بگویید، باید بگویید به واسطه حیثیت اخرای انضمامیه. اما برسید به وجود، چی باید بگویید؟ بگویید به حسب ارتباطی تعلقی، الان می‌خواهد بگوید. «و في الممكن بواسطة حيثية أخرى انضمامية اتحادية» یا به واسطه حیثیت «ارتباطية تعلقية إذا أريد به نحو من الوجود». جناب صدرا این طوری چرا حرف زدی؟ می‌گوید من چون در جایش گفتم ماهیت، بالوجود موجود است. و گفتم وجودات فقری، تمام هویت شان فقر است. «و إذ سينكشف لك بنحو البرهان أن موجودية الممكن» ممکن که می‌گوید، یعنی ماهیت. «أن موجودية الممكن ليست إلا باتحاده مع حقيقة الوجود كما أشير إليه» اشاره شده قبل. «و أن مناط إمكان وجوده» چیست؟ «ليس إلا كون ذلك الوجود متعلقا بالغير مفتقرا إليه» تا فقر به او دارد، تعلق به او دارد، این وجود را به او دارد. وجود را که به او دارد، پس این از خودش نمی‌جوشد، با غیر او هست، پس امکان وجود دارد با این، می‌تواند باشد با غیر. و این غیر، خیلی اثر می‌گذارد در این بحث امکان فقری. و بعد می‌گوید «و مناط الواجبية ليس إلا الوجود الغني عما سواه» وجود غنی عما سوا. غنی عما سوا چیست؟ آن استقلالی است. بعد جناب صدرا یک بحثی می‌کنند، به نظرم خیلی می‌تواند کمک بکند، آن توضیحی است که ایشان می‌دهد. خب امکان وجودی را باید چی بگوییم؟ «و إمكان نفس الوجودات هو كونها بذواتها مرتبطة و متعلقة و بحقائقها روابط و تعلقات إلى غيرها». این از این بر می‌آید و می‌شود گفت ممکن، می‌تواند باشد. اما در مورد واجب می‌گوید چی؟ حتما هست. ولی این باید بگوید می‌تواند باشد. چرا؟ چون بدون غیر، نه. تا می‌گویید بدون غیر نه، اما با غیر آری؛ این یعنی چی؟ یعنی امکان، اما امکان را برده در وجود، نبرده در جای دیگر.

این کار را ایشان کرد، دو تا فرق هم اینجا گذاشت که این جزو فرق‌هایی است که بین امکان ماهوی با امکان فقری است، دیگر ما وقت نداریم. من باید بعد از این، یک بحث دیگر را هم می‌کردم؛ حیثیت تعلیلیه و تقييدیه، و بعد مسئله ضرورت ذاتیه و ضرورت ازلیه را هم باید بگوییم، دو تا فرق دیگر هم باید بگوییم تا بتوانم این بحث را سامان بدهم تمام بشود، ان شاء الله بتوانیم مرحله بعد وارد بشویم. یادتان باشد طرح سوم، هویت امکان و کیفیت امکان وجود را توضیح می‌دهد. در آن دو طرح اول فقط رسیدید به اینکه پس ممکن هست. ولی در طرح سوم دارید چکار می‌کنید؟ کیفیت امکان را توضیح می‌دهید. این خاصیت این طرح سوم است.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته

مؤسسه آموزشی
پژوهشی نفحات